

نامه خاقانی

بقیه از شماره قبل

و بحکم آنکه اندک را در جناب مکه حفظها بالله بالعدل و الاحسان در بیضا شام و غره بیضا عظم الله قدرها ندری بلیغ رفته بود که تا زیارت سفر شام و سفر قدس بر نیارد بمقام زاد و بود مراجعت نکند . و تضمین در صورت نذر آن بود که دعای حضرت علیا بهر دو قبله گفتنی بود و میان هر دو زیارت جمع کردنی و اکنون اگر چه تجدید فراش را فرح شهر و طرح دهر گفته اند اما بر شارع سنت دو شارع مرسل کایم و حبیب رفتنی بود که جهت صفورا و خدیجه شبانی و شتر بانی کرده اند .

(موسی از بهر صفورا کند آتش خواهی و آن شبانیش هم از بهر صفورا بینند)
و همانا که نزول بنده به تبریز تا ریح فرخی تواند بود که بر عقب نزول ناگهان سعادت بخش مثال . و دولت رسان توفیق . و حیات انگیز . . . انامل جهاننداری (ابدالله نصره) در صحبت فلان به بنده رسید و جمالات لطایف عاشقین تر عبارتی ایراد کرد . و بنده توفیق معنی را که حجر الاسود است کافه اسلام را استسلام کرد و چند سطر معتبر که تقوش انامل جهاننداری بود چون ردای کبریا و جبل لله المتین و استار بیت الله الحرام در دیده و دل مالید . و هر حرفی را مهر کتف مصطفوی و نقش خاتم سایمان پنداشت . بلکه نقش بدالله و مهر اصابع الرحمن کمان برد . که کتب فی قلوبهم الایمان از آن عبارت آید . و اگر چه تشریف بنده بروری بالا اندازه قدر خویش دید و خاطر را از غایت شادمانی دهشت حاصل یافت بر خاطر گذشت

(آری بشکستگان بی جاه تشریف چنین دهد چنان شاه)

از بواعث تشریف کرم جهاننداری ابن تشریف بدیع و میدنیست چو خوانده آمده

است که ملك اسکندر بارسطو و شاه انوشیروان و سیدالمرتب نعمان بن ابی سفیان هر وقت
 بی واسطه دیر بخط خویش مکاتبات فرستادندی و مصطفوی صلی الله علیه و سلم علی
 مرتضی را نامه فرمود نبشتن بقیصر روم : (من محمد رسول الله الی هر قل
 الروم اسلام نسلم) و حقیقت است که علی مرتضی دست مصطفی علیه
 السلام بوده است که بناف فلم و شمشیر داشت . و هم علی سهل
 حنیف و معاویه با حنیف قیس و وشمگیر بابوالعباس غنمی و مامون
 به خوارزم شاه تعالی در سوانح حالات نیم شب هما بخط خویش
 رقعہ فرستادندی و بنده از قرب مجاورت حضرت اعلی اگر صد هزار
 فرسنگ بد مسافت دور افتد همان داعی صادق و مرید عاشق باشد
 اگر در حضور سلمان خدمت . و همان مدحت برد . در غیبت او بس
 خلت خواهد بود تا نفس آخر . و معلوم است که هرگز او بس زحمت
 حضور بحضرت مقدسه مصطفوی نیامورد . و در قرن هم قرآن سنت
 مصطفوی بود و بموافقت يك دندان شریف سی دندان خویش به
 سنك شکست . *بسم الله الرحمن الرحیم*
 حقیقت است که خدمت و دعا و ثنا را بطرف دور دست نیکو
 تر توان گذاردن . و خطیب منا بردعا و منادی جوهر ثناء . هر چه از
 دار الملك پادشاهی دور تر افتد بر فسحت و بسطت ملك پادشاه دلالت
 کند . و دعای خالص در غربت بهتر توان گفت چه دعای غریب که
 از او طمان خویش دور افتد بمظان قبول نزدیک تر باشد . و قبول
 فایده و اجرت رفیع دارد . سعادت که دست نصرف روز کار اساس
 آنرا رخنه نتواند کردن . و دولتی که عیار حادثات نهاب آنرا تیره
 نتواند گردانید نثار روزگار همایون خدایگان راستین خسرو زمان و
 زمین باد و ایزد تعالی و تقدس مراد بخش و کار ساز و عین الکمال
 از کمال سعادت جهانداری مصروف و مدفوع حسبنا الله وحده

غزل از همدان

اثر طبع وفاد حضرت سلطان السالکین و برهان الناطقین آقای
یوسف زاده متخلص همدانی دامت افاضاته

چون سبزه سر ز دار چمن و غنچه از درخت باید ز کنج خا ه کلشن کشید درخت
باشهدی که گر بکستان گذر کند آهنگ بلبل از گل رویش شود گرخت
بایکدو شیشه می که اگر جر عذار آن نوبه گدای شهر شود شاه نیکبخت
چون کلینی بای درختن قرار گیر تا باد بر سر تو گل افشان کند درخت
بر چین ساط ز هد و فرو چین اساس عیش سستی مکن که میخوری از روز کار سخت
یکم مانت نقش رخت میشود که ل گرنگرد جمال تو در عمر نیم لخت
پیش لب تو خنده بیجا نمود گل باد صبار شاخ بخاکش فکند رخت
گر مرگزت شود همدان چون دل غمگام بهتر شود ایالت غری زبای تخت

غزل

اثر طبع پاک و قریحه تابناک حضرت ابوالفضایل والفواضل
آقای حاجی شیخ محمد باقر آیت الله زاده اصفهانی متخلص
بالت دامت افاضاته

از غم عشق حکایت بصباتوان کرد گله از دوست بهر بسرویا نتوان کرد
در خریداری بك حرف از آن تنك دهان
جان توان داد ولی چون و چرا نتوان کرد
گر بد لجنونی عشاق ز جابر خیزی چه قیامت که زهر سوی بیا نتوان کرد
من از آن نرگس بیمار نکو دانستم که دیگر درد نگاه بود و ا نتوان کرد
بسکه اطوار تو هر يك زدیگر خوشترند التفاتی ز جفایت نواف نتوان کرد
سوختم خرقه تزویر چو استادم گفت عشق را بندگان از تنك و ا نتوان کرد
خیز بلقوس که هر روز سایمان زمان دعوی سلطنت ملک سبا نتوان کرد

طرف از موعظه ببعلمان نتوان بست گواش بر گفته هواوم سراتتوان کرد
راه چیز بر اثر نور یقین نتوان رفت کار در کشمکش خوف و رجالتوان کرد

گفت ناصح که دوی شم الفیت صبر است
داست فرمود و لیکن بخدا نتوان کرد

گنج در ویرانه

چندی قبل در جایدهای تخت ذکری از مقبره مرحوم فردوسی
طوسی رحمه الله علیه رفته بود که اولیای معظم دولت و امنای مکرم
ملت در صدر تعمیر آن مدفن شریف و موقوف منیف بر آمده اند. مسرور
شدم و یادم از مقبره بگانه فاضل ادب مورخ و جغرافیا دان معروف
حمد الله مستوفی قدس سره العزیز آمد که دست حوادث زمان این
مدفن پاک را این حال است اشتغال انداخته و تا اکنون صاحب دلی با ابدیش
نپرداخته است علیهنما ذکره لاولوالالباب بطور ذیل را از لحاظ
انور صاحبان همت و قدر شایمان یافتن میگذرانم تا شاید در تعمیر این ویرانه
نیز همتی مبدول دارند

ای عمارت کن ویرانه دل همین نیز رتال طاهر علوم انسانی انگلین شهر یکی کلبه ویران دارم
و چون شرح حالات و عده تالیفات مرحوم حمد الله را استناد
الکل فی الکل جناب پروفسر (ادوار دبرون) مستشرق معروف در
دیباچه کتاب تاریخ گروه حمد الله نگاشته است لذا توضیح و توصیف
این موضوع موضوعی ندارد همان به که بدون پرداختن جحواشی متن
خیر نگاشته باید

اینک تبصره

حمد الله مرحوم بعد از آن خدمات بعالم علم و ادب در حدود
سنه ۷۴۳ در دار السلطه قزوین دارفانی را وداع و بجوار رحمت
ایزدهی پیوست قبر آن جناب در محاصوفیان قرب انیس داعجه و الهه در سیصد